هم نشینیِ اجباریِ علوم

سوسن شریعتی

کانون آرمان شریعتی

Sco1385@Gmail.com

شماره مقاله : ۱۰۲۳

تعداد صفحه : ۶

آخرین بررسی : ۸۶/۰۹

تاریخ تحریر : ۱۳۸۶

www.shandel.org

موضوع : ـــــ

هم‌نشینیِ اجباریِ علوم

تاریخِ شناخت موید این ادعا است که بسیاری از مواجهه‌های اجباری و هم‌نشینی‌های مقتدرانه در قلمروِ اندیشه ، اولین اثرِ درازمدت‌اش ، سر در آوردن از سرزمین‌های جدید است، سرزمین‌هایی با مرزهایی جدید و صاحبانِ جدید. غربِ مسیحی در سده‌های یازده تا سیزده میلادی از طریقِ آشنایی با آثارِ یونانی ـ رومی (عمدتاً به یُمنِ مسلمین) و شکل دادن به سه گانهٔ روم ـ یونان ـ اورشلیم (به تعبیرِ مورخینِ غربی) این تجربهٔ نیکو را از سر گذراند و زمینه سازِ خروج از قرونِ وسطی شد، نه تنها بازسازیِ ساختارِ کلیسا، بلکه ساماندهیِ دوبارهٔ معرفت، ارزش‌ها، قوانین و نهادهای جامعهٔ اروپایی در تمامیتِ خود. مقصود از این هم‌نشینی البته همان بود که دغدغهٔ وزیرِ علوم نیز بود : سازماندهیِ دوبارهٔ جامعه‌ای مُتشتّت ، ناامن، فاسد، خشن، در گسست با ارزش‌های اخلاقیِ مسیحی، به امیدِ تحققِ ایده آلِ جهانشمولِ مسیحیت و فراهم آوردنِ شرایطِ مساعدِ رسیدن به رستگاری. کارگزارانِ آن پروژه، مسئولینِ ذی‌نفوذِ کلیسا بودند و برخوردشان با علومِ یونانی و حقوقِ رومی کاملاً ابزاری (به تعبیرِ امروزی‌ها). با این وجود اگرچه گفتگوی افلاطون ـ سیسرون و مسیح، آسان فراهم نشد، با واکنش‌های تندِ بسیاری مواجه گشت و حتی بسیاری از علما را از کردهٔ خود پشیمان ساخت، اما در نهایت موفق شد راهِ جدیدی را در برابرِ جنبش‌های کور و خشونت طلبِ اجتماعیِ هزاره گرا که اروپا را تهدید می‌کرد بگشاید و زمینه‌های استقرارِ نوعی عقلانیت ، نوعی اومانیزم، نوعی همبستگیِ اجتماعی براساسِ حقوق و... را فراهم آورد. مسیحی کردنِ علوم و حقوق ، نهایتاً منجر به یونانی ـ رومی شدنِ مسیحیت شد. نتایجِ مادیِ آن همنشینیِ پُر تشتت را می‌توان در سه حوزهٔ اجتماعی، کلامی ـ فلسفی، و انسانی چنین خلاصه کرد :

سازماندهیِ قانونِ جدید

مطالعه و الگوبرداری از حقوقِ رومِ باستان (پایه گذاریِ اولین دانشگاهِ حقوقِ اروپایی در سالِ ۱۰۸۸ در شهرِ بولونیِ ایتالیا) و ترکیبِ آن با دستوراتِ اخلاقیِ مسیحی بنا بر دستورِ پاپ گرگوارِ هفتم، استقرارِ نوعی تمرکز و اجماعِ عمومی در حوزهٔ اجتماعی و نیز سیاسی را به دنبال داشت : تلطیفِ حقوقِ رومی از یکسو و کاربردی کردنِ اخلاقِ مسیحی از سوی دیگر که قرن‌ها پس از مسیحی شدنِ رم، هم‌زمان و بی‌ربط با یکدیگر زیست می‌شدند و انشقاقِ

و تنش در میانِ آحادِ جامعهٔ مومنین از مهم‌ترین عوارضِ آن بود. به تعبیرِ امروزی‌ها قانونمند کردنِ جامعهٔ پُر تشنج، مهم‌ترین دستاوردِ این تلفیق و ترکیب بود.

اعادهٔ حیثیت از انسان :

سَن آنسلم به جای سن اگوستن تفسیرِ دوباره از مسالهٔ ظهورِ مسیح و دلایلِ انتظارِ طولانیِ مومنین، مضطرب از تاخیرِ او، نقطه‌عزیمتِ تفسیرِ دوباره از نسبتِ انسان با آزادی، اختیار، و سرنوشتِ خود شد. مسیح نمی‌آید چرا که زمین در خورِ اقامتِ او نیست. زمین در خورِ اقامتِ او نیست چرا که مومنین در دیرها معتکفِ حسرت و نومیدیِ خود هستند و به دنیا بی‌اعتنا. مسئولیتِ تاخیرِ ظهورِ مسیح بر دوشِ همهٔ کسانی است که رستگاریِ خود را در خلوت‌نشینی تدارک می‌بینند و هیچ اقدامی برای شایسته کردنِ زندگی نمی‌کنند. باید رفتارها و عادات را تغییر داد. رفتارِ انزوا جویانه و بریدگی از دنیا بی‌فایده است .آستین‌ها را باید بالا زد. چشم‌اندازِ اصلیِ فتاویِ روحانیت پس از رفرمِ گرگوری این بود : تاثیر گذاری بر روی رفتار و زیستِ جامعه، قدرت و سنت‌ها. حقیقت باید بر عادات و رسوم فائق آید. سنتِ کلامیِ سن اگوستنی مانعِ بزرگی برای این تغییرِ رفتار بود. سن اگوستن معتقد بود که طبیعتِ بشری به یُمنِ گناهِ نخستین آسیب دیده است و ارادهٔ بشری نمی‌تواند سرچشمهٔ رستگاری‌اش باشد و هرچه بکوشد قادر به خریدِ گناهان‌اش نخواهد بود. درست است که خدا می‌تواند انسان را نجات دهد، اما او است که تصمیم می‌گیرد چه کسی را نجات دهد و چه کسی را نه. در نتیجه، عملِ انسانی هیچ ارزشی ندارد. تنها راهِ نجات پرهیز از عمل است و خلوت‌نشینی، عبادت، زیارت، و برگزاریِ آئینِ مذهبی تنها وظیفهٔ مومن. این مانع به یُمنِ یک تحولِ جدی در الهیات، بر داشته شد.

سَنت آنسلم با تعریفِ دوباره‌ای که از نسبتِ گناهِ اولیه و انسانِ گناهکار داد، چشم‌اندازِ جدیدی را برای عملِ انسانی باز کرد. به تعبیرِ او، مسیح گناهِ اولیهٔ انسان را خریده، بشریت نجات یافته و محکوم به انهدام نیست. وظیفهٔ انسان، از این پس این است که در همین دنیا مواظبِ گناهانِ فعلیِ خود باشد،گناهانی که او شخصاً باید به عهده بگیرد. انسان مسئول است و تلاش‌هایش معطوف به فایده. این تغییرِ افق، به یُمنِ هم‌نشینی با فلاسفهٔ یونان، کلِ فلسفهٔ قدیمیِ

قرونِ وسطی را زیرِ سوال بُرد : شیوهٔ عملِ رحمتِ خداوندی، جانشینِ طبیعتِ بشری شدن نیست بلکه بر عکس، شفا دادنِ او است به گونه‌ای که انسان بتواند آزادانه انتخاب کند و عمل کند. با این نوآوری‌های کلامی، این انسان بود که مقدماتِ ظهور را باید تدارک می‌دید، با ابزاری جدید : علوم.

شکل گیریِ الهیاتِ جدید :

اعادهٔ حیثیت از انسان، جایگاهِ عقل را نیز ارتقا بخشید. در نتیجه رستگاری از این به بعد یک اقدامِ عقلانی به حساب می‌آمد. انسان به یُمنِ این عقلانیت می‌توانست حساب و کتاب کند. مدیریت و هدایتِ زندگی‌اش را خود به گردن گیرد و این به معنای وارد کردنِ نوعی خرد در متنِ واقعیتی بود که غیرِ قابلِ پیش بینی می‌نمود و نامش : مشیت، تغییر در زندگیِ مادیِ بشر. لازمهٔ تغییر در وضعیتِ مادی، شناختِ آن است و نیز برقراریِ نسبتی جدید میانِ آحادِ یک جامعه. اولی یعنی علم و دومی یعنی حقوق. از این پس، استفاده از عقل در علم و حقوق، وظیفهٔ شرعی محسوب می‌شد و نه دیگر مشکوک. علمِ یونانی و حقوقِ رومی دو ابزارِ اصلیِ خردورزی بودند. حقوقِ رومی ابزارِ سنجش شد و علمِ یونانی ابزارِ شناخت. اگرچه قبلاً هم هنرهای آزاد در مدارسِ مذهبی تدریس می‌شدند، اما حضوری کم‌رنگ داشتند و از قرنِ یازده ـ دوازده به بعد بود که باز هم بنا بر بخشنامه‌ها و مصوباتِ مقاماتِ کلیسا و علی رغمِ مخالفتِ بسیاری، جایگاهِ مستقیمِ خود را در درونِ دانشکده‌ها باز کردند. پی یر ابلارد یکی از همین راسیونالیست‌های دست پروردهٔ دانشکده‌های هنرهای آزاد بود، کسی که براساسِ مدلِ یونانیِ معرفت، یعنی شرحی مجرد و سیستماتیک و نه همچون گذشته تفسیرِ خطیِ تاریخی و سمبلیک از متونِ مقدس، الهیاتِ جدید را پایه‌ریزی کرد . همین متد بود که توسطِ شاگردانِ او ادامه پیدا کرد و اولین مجموعهٔ کلامی را به نگارش در آورد و البته از همین رو با واکنش‌های شدیدِ کسانی چون سن برنارد روبرو شد. سنت آلبرت و سنت توماس دکن نیز در یونانی کردنِ مسیحیت ـ یا بر عکس ـ نقشِ به سزایی داشتند و در پرتوِ آنالیزِ ارسطویی از طبیعتِ انسان، نگاهِ جدیدِ سیستماتیک و عقلانی به مسالهٔ اخلاق، سیاست و کار بیفکنند.

گذر از نظامِ مدرسی (اسکولاستیک)

اگرچه روشِ مدرسی، علی رغمِ نفوذِ علومِ غیرِ دینی ، همچنان مرجع گرا بود و با متدِ تجربیِ مدرن (گالیله، دکارت، کپلر، نیوتون...) فاصله‌های بسیاری داشت، اما توانست از طریقِ طرحِ سوال، تفکیک گذاری، سنجش و نتیجه گیری‌های متدیکِ اشکالات، روحیهٔ علمیِ عتیق را بیدار ساخته و مستقیماً محققین را برای رویکردِ فرضی ـ استنتاجی که وجهِ ممیزهٔ علمِ مدرن بود آماده سازد. بی تردید بسیجِ همهٔ قوا به قصدِ تحقق و تعمیمِ اخلاق و فرهنگِ مسیحی انجام می‌گرفت اما انتخابِ عقل به عنوانِ معیارِ سنجش ، درجه بندی ، ساخت و سازِ تساهل از سوی علمای مذهبیِ کلیسا، موجبِ عقب نشینیِ گرایشاتِ متحجر و جنبش‌های خشونت گرای مذهبیِ زمانه خود گردید. به میراثِ فرهنگیِ غیرِ مسیحی ، که قرنها در لابلای کتابخانه‌ها خاک می‌خورد و کفرآمیز تلقی می‌شد، نگاهِ جدیدی شکل گرفت، ترس از این همه به کناری رفت و حتی به قیمتِ استفاده از اقتدارِ مذهبی ، استفاده از آن میراث، اجباری اعلام شد. عهدِ باستان نیز کاملاً با تخیل و هویتِ قوم‌های متفاوتِ مسیحیِ اروپا در آمیخت و سنتزی شد برای ورود به فردایی متفاوت. همان فردایی که لوتر از آن سر زد و اراسم نیز، یکی از دشمنانِ رسمیِ نظامِ مدرسی و از وفادارانِ رسمیِ کلیسای این بار کاتولیک. (اتفاقی که در مسیحیتِ شرقی نیفتاد و منشاءِ انشقاقِ کلیسای ارتدوکس گشت)

مقصود از این گریز به صحرای تاریخ ، مشروعیت بخشیدن به ضرورتِ آغشتگی علوم و شناخت است به یکدیگر. نزدیک کردن دنیاهای موازی. اتفاقی که در زندگیِ روزمره و حوزه‌های مختلفِ آن افتاده است، بی آنکه در این باب مضمون سازیِ جدی‌ای صورت گرفته باشد. شک و تردید ما نسبت به مشروعیتِ دینیِ علومِ انسانیِ جدید، بی شباهت به شک و تردیدِ آنها در مواجهٔ ناگهانی با علومِ یونانی ـ رومی نیست. انگیزهٔ ما نیز برای مذهبی کردنِ علومِ انسانیِ بی طرف نیز به آنها شبیه است. همینکه برای این کار مجبور می‌شویم دست به دامنِ قانون و بخشنامه و دستورات از بالا بشویم نیز هم.

ممکن است این مقایسه با قرونِ وسطای غربی برای مسلمانانی که به درستی مدعیِ آنند که اروپا را، مللِ اسلامیِ عرب با منابعِ رومی ـ یونانی، با جبر و هندسه و طب آشنا کردند، کارِ خوشایند ی نباشد. اما سوال این است که چرا ابنِ رشد پدرِ عقلانیتِ غربی شد و در مللِ اسلامی فراموش گشت. شاید

از همین رو است که علومِ انسانیِ جدیده، همین ما ـ آموزگارانِ علم و مدنیت و ریاضیات به غربی‌ها ـ را می‌ترساند.

از هم‌نشینی ـ ولو اجباری ـ باید استقبال کرد، حتی اگر معلوم نباشد چه کسی تحتِ تاثیرِ آن دیگری قرار می‌گیرد. بر عکس، اصلاً به همین دلیل که معلوم نیست و غیرِ مترقبه هست. شاید حتی لزومی به صدورِ بخشنامه نباشد، علمای علومِ انسانی با پای خودشان به استقبال خواهند رفت. این همنشینی اگر به زد و خورد منجر نشود، به برقراریِ عادت‌های جدید خواهد انجامید. تغییرِ روشِ مدرسی در این سو، کاربردی ساختنِ علومِ انسانی در آن سو و هر دو امیدوار به این ماجرا که ری و روم و بغداد شاید جایی به هم برسند. خدا را چه دیدی؟ لازم به ذکر نیست که ما خوشبختانه در قرونِ وسطی زندگی نمی‌کنیم و انگیزیسیون اصلاً مربوط به مسیحی‌ها است. شرطِ گفتگو مگر نه اینکه داشتنِ امنیت است؟

شنبه، ۲۰ مرداد ۱۳۸۶